

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی حکومت سیره‌ی عقلائیه بر آیات ناهیه

بحث در این بود که آیا آیات شریفه‌ی ناهیه‌ی از عمل به ظن رادعیت از سیره عقلائیه - که بر عمل به خبر ثقه قائم شده است - دارد یا اینکه رادعیت ندارد؟ عرض کردیم اقوال و احتمالاتی وجود دارد. یک احتمال این بود که بگوییم سیره عقلائیه نسبت به آیات شریفه حکومت دارد. در بحث گذشته در این احتمال مناقشه کردیم؛ برای روشن شدن این مناقشه، باید این نکته را اضافه کنیم که در باب حکومت، دو مبنا وجود دارد؛ مبنای اول این است که حکومت عبارت است از این که یک دلیلی در موضوع دلیل دیگر اثباتاً یا نفیاً، سعة یا ضیقاً تصرف می‌کند. طبق این بیان فرقی نمی‌کند که آن دلیل، دلیل لفظی باشد یا دلیل لبی. مبنای دوم در تفسیر حکومت که از کلمات شیخ اعظم انصاری اعلی الله مقامه الشریف استفاده می‌شود و برخی از بزرگان اصولیین مثل امام (رضی) آن را اختیار کردند، این است که حکومت عنوان شارحیت و ناظریت دارد؛ یعنی احد الدلیلین ناظر و شارح دلیل دیگر است؛ در این صورت، دیگر آن دلیلی که می‌خواهد شارح باشد، حتماً به مدلول لفظی شارحیت دارد؛ چرا که می‌خواهد دلیل دیگر را شرح دهد؛ و روی این بیان، حکومت در دلیل لفظی منحصر می‌شود. و دیگر دلیل لبی و غیر لفظی نمی‌تواند حاکم بر دلیل لفظی باشد. اما این که کدام یک از این دو مبنا صحیح است، جای بحثش اینجا نیست؛ ان شاء الله در بحث تعادل و تراجیح تحقیق این بحث را خواهیم گفت. اما نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد، این است که چه تفسیر اول در باب حکومت را قائل شویم و چه تفسیر دوم را، در مانحن فیه مسلماً سیره عقلائیه نمی‌تواند بر آیات شریفه قرآن حکومت داشته باشد. برای اینکه از شرطهای مسلم در باب حکومت این است که دلیل حاکم از ناحیه‌ی کسی صادر شود که دلیل محکوم نیز از ناحیه او صادر شده است. هنگامی که شارع می‌فرماید **إذا شکک بین الثلاث والأربع فابن علی الأربع**، همو می‌تواند بگوید **لا شک لکنیر الشک** اما اگر دیگری گفت، اینجا حکومت معنا ندارد.

بنابراین، یک آیه قرآن می‌تواند بر آیه‌ی دیگری حکومت داشته باشد، اما هیچ گاه دلیل عقلی یا بنای عقلا بر آیات قرآن نمی‌تواند حکومت داشته باشد؛ یا حتی بر روایات؛ چنین چیزی معقول نیست. برای اینکه حکومت متقوم به این است که دلیل حاکم در موضوع دلیل محکوم تصرف کند؛ و این تصرف جز از همان کسی که دلیل محکوم از ناحیه او صادر شده است صحیح نیست. بله، اگر شارع بیاورد سیره را امضا کند، اینجا دیگر منسوب به خود شرع می‌شود؛ اما فرض این است که هنوز نمی‌دانیم شارع این سیره در مانحن فیه را امضا کرده است یا نه. اگر بگوییم شارع این سیره را امضا کرده است، دیگر بحث تمام است؛ منتها الآن بحث این است آیا سیره با قطع نظر از آیات امضا شده است یا اینکه این آیات رادع از سیره است؛ وگرنه اگر شارع سیره را امضا کرده باشد، منسوب به شرع می‌شود و جای بحث حکومت خواهد بود. حالا در دلیل عقل بگوییم، آیا دلیل عقلی می‌تواند بر یک آیه یا روایتی حکومت داشته باشد؟ آنجا هم هینطور است؛ ورود مانعی ندارد. بین ورود و حکومت غیر از این که در اصل تفسیر فرق دارند، فرقه‌هایی دیگری هم هست؛ مثلاً دلیل حاکم می‌تواند مقدم بر دلیل محکوم باشد، اما دلیل وارد نمی‌تواند مقدم بر دلیل مورد ورود باشد. اگر کسی بگوید عقل حکم می‌کند؛ در جواب گفته می‌شود که عقل نمی‌تواند حکم کند؛ عقل فقط کاشفیت دارد

و فقط ملاکات را کشف می‌کند. به عنوان مثال اگر شارع گفت لا ربا بین الوالد والولد ؛ عقل گفت نه، ربا مطلقاً قبیح است؛ آیا اینجا می‌توانیم بگوییم این دلیل عقلی می‌آید موضوع دلیل شرعی را از بین می‌برد؛ آن را تضییق کرده و یا توسعه می‌دهد؟!

نمی‌شود چنین گفت. شارع خودش مستقلاً می‌گوید لا ربا بین الوالد والولد و عقل فرقی را نمی‌فهمد. عقل می‌گوید ربا به ملاک ظلم، مطلقاً و در جمیع موارد قبیح است؛ به شارع که مراجعه کنیم، می‌گوید يجوز أخذ الربا من الکافر . گاهی اوقات در بعضی از کلمات بزرگان نیز در تفسیر و شنیده‌ام که گفته‌اند اگر بین یک دلیل نقلی و یک دلیل عقلی قطعی تعارض به وجود آمد، دلیل عقلی مقدم است. اینطور نیست؛ ما باید طبق صناعت و اصول پیش برویم؛ که واقعاً اصولیین ما خیلی زحمت کشیده‌اند و این مسائل را تنقیح کردند. اصولی می‌گوید باید ببینیم نسبت بین دلیلین چیست؟ آیا نسبت بین دلیلین عام و خاص است؛ عقل قطعی می‌تواند عام نقلی را تخصیص بزند؛ عقل قطعی می‌تواند مطلق را تقیید بزند؛ اما در جایی که بین دلیل عقلی و دلیل نقلی تباین وجود دارد، هیچ اصولی نمی‌گوید عقل قطعی بر نقل معتبر مقدم است. نه، اینجا ما دلیل نقلی را مقدم می‌کنیم؛ عقل هر چه می‌خواهد بگوید. آن وقت، یکی از چیزهایی که اصولیین می‌گویند این است که دلیل عقلی نمی‌تواند حاکم بر دلیل نقلی باشد؛ بنای عقلا نمی‌تواند حاکم بر دلیل نقلی باشد؛ وقتی چنین شد، بحث حکومت را در اینجا باید به طور کلی منتفی کنیم. اصلاً اصول برای همین است؛ به قول امروزی‌ها روش فهم کلمات و الفاظ که امروزه در دانشگاه‌های غربی حتی رشته‌های فراوانی برایش درست شده است که یکی از طلبه‌های بسیار با استعدادی که از شاگردهای حضرت والد بود، ایشان می‌گفت چندین سال در لندن در علم ژنتیک کار کردم؛ یک رشته‌ای در دانشگاه آنجا به نام رشته زبان‌شناسی به وجود آمده که الان هم در ایران رایج شده است.

او می‌گفت: من نوشته‌های اصولی خودم را که از درس والد شما داشتم، ترجمه می‌کردم برای پروفیسوری که آنجا بود؛ می‌گفت: آن شخص به قدری تعجب می‌کرد که علمای ما صدها سال پیش این تحقیقات را کرده‌اند که امروز بزرگان دانشمندان آنها همه، سر این مسئله مانده‌اند که این کلام را چطوری معنا کرد؛ من یک طور می‌فهمم و شما طور دیگری می‌فهمی؛ در زمان صدور نوع دیگری می‌فهمیدند؛ اصولیین مسئله ظواهر را مطرح کرده‌اند، مسئله حقیقت و مجاز را مطرح کردند؛ مسئله قرینه و ذی القرینه را مطرح کردند. این است اصولی که ما قدرش را خیلی هم نمی‌دانیم. می‌خواهیم ببینیم ملاک فهم الفاظ چیست؛ ملاک فهم الفاظ آیا فهم عقل است یا آن مفاهیمی که عرف از آن می‌فهمد؛ وقتی شارع جمله‌ای مثلاً یک آیه‌ای از آیات شریفه قرآن را بیان می‌کند، این آیه را باید چطوری معنا کرد؛ باید به دست عقل داد که عقل با براهین خودش آن را برای ما معنا کند؛ یا نه، این از ظهورات عرفیه است؛ و عرف باید ببیند از این چه می‌فهمد؛ عرف می‌گوید (يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ) کنایه از قدرت خداست. عرف هیچ وقت نمی‌گوید منظور از «يد الله» همان دستی است که من و شما داریم. نه، این را می‌داند که این عبارت کنایه از قدرت خداوند است. یا در مورد (يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) عرف می‌گوید منظور قدرت خداوند است؛ اما عقل می‌گوید این قدرت بی‌نهایت خداوند است. عرف می‌گوید اصل این که کنایه از قدرت است را می‌فهمم، اما این که در اینجا قدرت غیرمتناهی بفهمد، این دلالت بر آن ندارد. حالا می‌خواهم این نکته را عرض کنم که گاه بزرگان این تفاسیر را به عنوان یک اصل موضوعی مسلم بیان می‌کنند که در جایی که دلیل نقلی با دلیل عقلی برخورد می‌کند، دلیل عقلی مقدم است. ما می‌پرسیم چرا دلیل عقلی مقدم باشد؛ مگر نقل نمی‌گوید يجوز الربا بین الوالد والولد ؟ مگر نقل نمی‌گوید يجوز الربا من الکافر ؟ اما عقل قطعی می‌گوید لا يجوز . ! پس، این بحث را که عرض کردم، اصل آن را در بحث حکومت باید مطرح کرد. اما در مانحن فیه بین دو تفسیری که در باب حکومت بیان کردیم، فرقی نیست؛ یکی از شرایط حکومت این است که دلیل حاکم از کسی صادر شده باشد که محکوم نیز از همو صادر شده باشد؛ و اینجا چون دلیل حاکم را می‌خواهیم سیره عقلا قرار دهیم، حکومت امکان ندارد؛ سیره عقلائی بر آیات شریفه قرآن حکومت ندارد.

بررسی خروج تخصصی سیره‌ی عقلائی از آیات ناهیه

بیان مطلب: احتمال دیگر این است که بگوییم مورد سیره عقلائی تخصصاً از آیات شریفه خارج است. آیات شریفه می‌گوید

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) یا (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)، اما سیره بر عمل به خبر واحد ثقة است. مرحوم نائینی، مرحوم عراقی و همینطور مرحوم آقای خوئی می‌گویند عقلاً خبر واحد را از مصادیق عمل به غیر علم نمی‌دانند؛ پس، از مورد این آیات خارج است که عمل به غیر علم را نهی می‌کنند. مرحوم نائینی این بحث را نه فقط در مسئله خبر واحد بیان می‌کند، بلکه می‌فرماید شارع تمام ظنون خاصه را برای ما به منزله علم قرار داده است. کسی نمی‌تواند بگوید که در خبر واحد احتمال خلاف نیست، بلکه احتمال خلاف هست، اما مدرسه مرحوم نائینی و تلامیذه ایشان قائل هستند که شارع با حجت قرار دادن خبر واحد آن را به منزله‌ی علم قرار داده است؛ که اگر یادتان باشد مرحوم نائینی از آن به علم تعبیدی یاد می‌کرد. یعنی شارع می‌گوید احتمال خلاف را الغا کنید و کنار بگذارید. در مانحن فیه هم مرحوم نائینی ادعا کرده که عقلاً احتمال خلاف در باب خبر واحد را الغا می‌کنند و به آن به دیده علم نگاه می‌کنند؛ یعنی خبر واحد را به منزله یک دلیل علمی تلقی می‌کنند. اگر چنین باشد، دیگر از مورد آیات ناهیه خارج می‌شود. در نتیجه، اصلاً خبر واحد تخصصاً از مورد آیات ناهیه خارج است. **اشکالات خروج تخصصی:** اینجا چند اشکال وجود دارد.

اولین اشکال این است - که در غالب کلمات هم مغفول عنه واقع می‌شود - فرض ما الآن این است که یک آیات رادعه داریم و یک سیره عقلانی؛ فرض این نیست که سیره عقلانیّه امضا شده داریم، که بگوییم نسبتش با این آیات شریفه چه می‌شود؛ اگر این بود، بحثی نبود و می‌گفتیم تخصیص است؛ تمام بحث این است ما یک آیات داریم و یک سیره؛ یا باید بگوییم آیات سیره را کنار می‌گذارد کما اینکه خیلی‌ها هم گفته‌اند یا این که سیره می‌آید آیات را کنار می‌زند؛ شما که می‌خواهید بگویید سیره تخصصاً خارج است؛ این فرع بر آن است که شما قبلاً این را درست کرده باشید و بگویید حجیت این ثابت است؛ چون خود عقلاً بگویند ما این را به منزله علم می‌دانیم. این به چه درد ما می‌خورد؛ اگر شارع بگوید من این را به منزله علم می‌دانم، آن وقت می‌گوییم از مورد این آیات خارج است؛ اما فرض این است که هنوز شارع آن را امضا نکرده است. این اولاً.

اشکال دوم: ما قبلاً در اصل مطلب مناقشه کردیم؛ عرض کردیم هیچ کجا، حتی جایی که شارع هم می‌آید یک دلیل غیر علمی را حجت قرار می‌دهد، معنایش این نیست که آن را به منزله علم قرار دهد. ما قبلاً مسئله علم تعبیدی را انکار کردیم و گفتیم: نه، اینها دلیل ظنی هستند؛ شارع هم هیچ‌گاه نمی‌گوید احتمال خلاف را الغا کن و آن را به منزله علم بدان؛ بلکه می‌گوید این یک دلیل ظنی معتبر است که برای ما حجیت دارد. **اشکال سوم:** در اینجا خلطی صورت گرفته، و آن این که: بین این که عقلاً خبر واحد را علم اعتبار کنند و یا آن که آن را علم ببینند - **يعتبرونه علماً و يروونه علماً** - فرق است. یک وقت است که می‌گوییم عقلاً خبر واحد را به اندازه علم معتبر می‌دانند؛ می‌گویند جای دلیل قطعی هم می‌تواند بنشیند؛ مثلاً آنجا که قطع موضوعی معتبر است، خبر واحد هم بتواند بجای آن بنشیند؛ اما یک وقت است که می‌گوییم اصلاً عقلاً این را علم نمی‌بینند. اشکال ما این است که هیچ کدام از عقلاً خبر واحد را علم نمی‌بینند. پس، این مطلب که بگوییم سیره عقلانیّه از مورد آیات شریفه تخصصاً خارج است، این هم اشکال دارد. بالاخره حالا که تخصیص و حکومت و تخصص کنار رفت، آیا باید بگوییم آیات شریفه رادع از سیره عقلانیّه هست یا نه؟ این را آقایان دقت کنند؛ بحث خیلی مهمی است؛ فردا ان شاء الله بیان خواهیم کرد. **وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.**